

آرش کمانگیر

درس ششم



نبرد، طولانی و خسته کننده شده بود و همه، نگران بودند. سپاه
توران به فرماندهی افراسیاب از رود جیحون گذشته بود. ایرانیان در
برابر تورانیان پایداری می کردند اما پیروزی بر آنان، بسیار مشکل بود.
ایرانیان از پیروزی ناامید و از شکست اندوهگین شده بودند. روزگار به سختی
می گذشت و چاره ای جز بردباری نبود.
سراجام، دو سپاه تصمیم گرفتند که آشتی کنند. تورانیان پیشنهاد کردند که پهلوانی
ایرانی تیری به سوی خاد پرتاب کند. هر جا که تیر فرود آید، آنجا مرز ایران و
توران باشد.

این خبر را هر دهانی، زیرگوشی، بازگو می کرد:

آخرین فرمان

آخرین تحقیر

مرز را پرواز تیری، می دهد سامان

گر به نزدیکی فرود آید

خانه هامان، تنگ

آرزومان، کور

ور پرت دور

تا کجا؟ تا چند؟

آه! کو بازوی پولادین و کوه سر پنجی ایمان؟

راستی، چه پیشنهاد دشواری! مگر یک تیر چقدر می تواند دور بشود؟ کدام

تیر انداز این کار بزرگ را انجام خواهد داد؟

آرش کمان گیر، تیر انداز ماهر ایرانی، خود را برای پرتاب این تیر آماده کرد.

همه نگران و منتظر پای کوه بلند دماوند ایستاده بودند. مادران دعا می کردند؛

پیرمردها، اشک می ریختند؛ کودکان با بی تابی، آرش کمان گیر را که با

دستی رشید و استوار پای کوه ایستاده بود، نگاه می کردند.

آرش با قدم های محکم از کوه بالا رفت؛

روی تخته سنگ بزرگی ایستاد؛ بازوان و تن **بیرومند** خود را به همه نشان داد و گفت:
«خوب بینید! در بدن من هیچ **نقص** و **عیبی** نیست؛ اما خوب می دانم چون تیر از **کمان** رها شود، همی نیروی من از تن بیرون خواهد رفت. من جان خود را در تیر خواهم گذاشت و برای **سر بلندی** ایران فدا خواهم کرد.»

آرش با **گام** های بلند از کوه بالا رفت؛ وقتی به قله رسید در آنجا دست به دعا برداشت و با خدای خود **مزمزه** کرد: «ای خدای آسمان ها! ای آفریدگار کوه ها و دریاها! ای **توانایی** که به ما توانایی بخشیده ای! مرا یاری کن تا سرزمین ایران را از دست دشمنان رها کنم.»
آن گاه از بالای قله به دشت های سبز و رودهای آبی **نگریست**. صدای مردم از همه جا به گوش می رسید. آرش نام خدا را بر زبان آورد و با همی **توان**، **نه کمان** را کشید. تیر همچون پرنده ای **تیزبال**، پرواز کرد؛ از **بامداد** تا **نیم روز** در پرواز بود؛ از کوه و دره و دشت گذشت و در کنار رود **حیچون** بر **تنه**ی **درخت** گردویی که در جهان از آن **تاوریز** و بلندتر نبود، نشست و **آنجا** مرز ایران و توران شد.

مردم از پیر و جوان به **سمت** قله حرکت کردند. آرش، بی جان بر تخته سنگی افتاده بود.
آری، آری، جان خود در تیر کرد آرش
کار صدها، صد هزاران **تیغ**ی شمشیر کرد آرش

